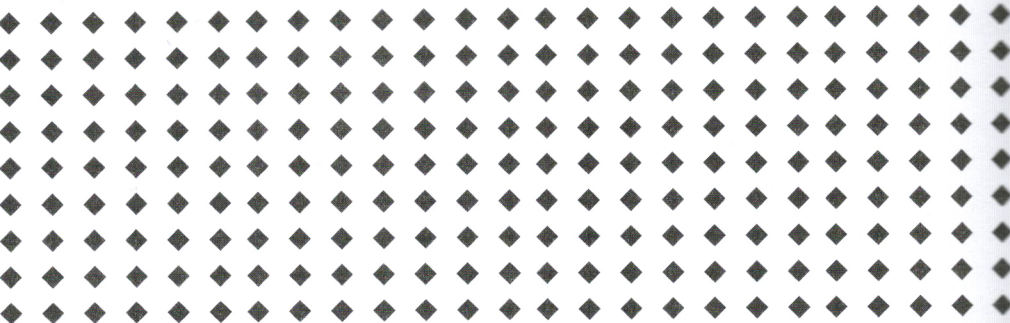


آشوب

نقاط عطف برای کشورهای بحران زده



چرد دایموند / ترجمه: اصلان قودجانے

فهرست مطالب

۱۱	درباره نویسنده.....	۱۸
۱۴	مقدمه.....	۳۸
۱۴	یادگارهای باغ نارگیل.....	۳۸
۱۹	بحران چیست؟.....	۶۸
۲۳	بحران‌های فردی و ملی.....	۵۶
۲۶	این کتاب چه هست و چه نیست؟.....	۲۰۱
۳۳	طرح کتاب.....	۷۰۱
۴۳	بخش اول: افراد.....	۱۱
۴۵	فصل ۱. بحران‌های شخصی.....	۲۱۱
۵۱	مسیرها.....	۷۱۱
۵۵	پرداختن به بحران‌ها.....	۶۱
۵۹	عوامل مرتبط با پیامدها.....	۷۱۱
۵۹	۱. اذعان به قرار داشتن در بحران.....	۱۶۱
۶۰	۲. پذیرش مسئولیت شخصی.....	۱۶۱
۶۱	۳. حصارسازی.....	۶۳۱
۶۱	۴. کمک گرفتن از دیگران.....	۸۶۱
۶۲	۵. توسل به سایر افراد به عنوان الگو.....	

۱۵۲ ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۸
۱۵۸ عصر میجی
۱۶۳ اصلاحات میجی
۱۷۱ «غربی شدن»
۱۷۴ دامن گستردن به خارج کشور
۱۸۰ چارچوب بحران
۱۸۵ پرسش‌ها
۱۸۸ منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۹۱ فصل ۴. شیلی برای تمام مردم شیلی
۱۹۱ بازدید از شیلی
۱۹۳ شیلی تا ۱۹۷۰
۱۹۸ آینده
۲۰۶ کودتا و پینوشه
۲۱۳ اقتصاد تا هنگام «خیر»
۲۱۸ پس از پینوشه
۲۲۳ چارچوب بحران
۲۲۹ بازگشت به شیلی
۲۳۶ منابعی برای مطالعه بیشتر
۲۳۸ فصل ۵. اندونزی، ظهور یک کشور جدید
۲۳۸ در یک هتل
۲۴۱ پیشینه اندونزی
۲۴۲ دوره استعماری
۲۴۶ استقلال
۲۴۸ سوکارنو
۲۵۶ کودتا
۲۶۰ قتل عام
۲۶۵ سوهارتو
۲۷۱ یادگارهای سوهارتو

۶۳ ۶. صلابت نفس
۶۴ ۷. خودسنجی صادقانه
۶۶ ۸. تجربه بحران‌های پیشین
۶۷ ۹. صبر
۶۷ ۱۰. انعطاف‌پذیری
۶۸ ۱۱. ارزش‌های کانونی
۷۰ ۱۲. رهایی از قیود
۷۰ بحران‌های ملی
۷۸ منابعی برای مطالعه بیشتر
۸۱ بخش دوم: کشورها: بحران‌های رخ داده
۸۳ فصل ۲. جنگ فنلاند با اتحاد جماهیر شوروی
۸۳ بازدید از فنلاند
۸۹ زبان
۹۵ فنلاند تا سال ۱۹۳۹
۱۰۲ جنگ زمستان
۱۰۷ پایان جنگ زمستان
۱۱۰ جنگ از سرگیری
۱۱۸ پس از سال ۱۹۴۵
۱۲۲ راه رفتن روی بند
۱۲۷ فنلاندی شدن
۱۳۰ چارچوب بحران
۱۳۷ منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۴۱ فصل ۳. خاستگاه‌های ژاپن امروزی
۱۴۱ پیوندهای من با ژاپن
۱۴۳ ژاپن قبل از سال ۱۸۵۳
۱۴۸ ورود پری

بخش ۳. کشورها و جهان: بحران‌های جاری ۳۸۳

فصل ۸. پیش‌روی ژاپن چیست؟ ۳۸۵

ژاپن امروز ۳۸۵

نظام اقتصادی ۳۸۶

مزیت‌ها ۳۸۹

بدهی دولت ۳۹۲

زنان ۳۹۴

کودکان ۴۰۰

سالخورده و در حال افول ۴۰۴

مهاجرت ۴۰۷

چین و کره ۴۱۱

مدیریت منابع طبیعی ۴۱۶

چارچوب بحران ۴۲۱

منابعی برای مطالعه بیشتر ۴۲۵

فصل ۹. پیش‌روی ایالات متحده چیست؟ موارد قوت و بزرگ‌ترین مشکل ۴۲۸

ثروت ۴۳۰

جغرافیا ۴۳۳

مزایای مردم‌سالاری ۴۳۹

سایر مزایا ۴۴۵

قطبی‌شدگی سیاسی ۴۴۷

چرا؟ ۴۵۲

سایر قطبی‌شدگی‌ها ۴۵۹

منابعی برای مطالعه بیشتر ۴۶۸

فصل ۱۰. پیش‌روی ایالات متحده چیست؟ «سایر» مشکلات ۴۷۶

سایر مشکلات ۴۷۰

چارچوب بحران ۲۷۵

بازگشت به اندونزی ۲۷۸

منابعی برای مطالعه بیشتر ۲۸۲

فصل ۶. بازسازی آلمان ۲۸۵

آلمان در ۱۹۴۵ ۲۸۵

از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۱ ۲۸۸

قضاوت آلمانی‌ها درباره گذشته ۲۹۴

۱۹۶۸ ۳۰۱

پس از ۱۹۶۸ ۳۰۷

برانت و اتحاد دوباره ۳۱۱

قیود جغرافیایی ۳۱۶

ترحم به نفس ۳۲۳

رهبران و واقع‌بینی ۳۲۵

چارچوب بحران ۳۲۸

منابعی برای مطالعه بیشتر ۳۳۲

فصل ۷. استرالیا: ما که هستیم؟ ۳۳۵

بازدید از استرالیا ۳۳۵

نخستین ناوگان و بومیان ۳۳۹

مهاجران اولیه ۳۴۳

به سوی خودگردانی ۳۴۵

فدراسیون ۳۴۹

راه ندادن به غیر بریتانیایی‌ها ۳۵۱

جنگ جهانی اول ۳۵۴

جنگ جهانی دوم ۳۵۸

سست کردن پیوندها ۳۶۳

پایان استرالیای سفیدپوست ۳۷۱

چارچوب بحران ۳۷۶

منابعی برای مطالعه بیشتر ۳۸۱

۴۷۱	انتخابات.....
۴۷۸	نابرابری و عدم سیلان.....
۴۸۴	چه ایرادی دارد؟.....
۴۸۶	سرمایه گذاری برای آینده.....
۴۹۴	چارچوب بحران.....
۵۰۳	فصل ۱۱. پیش روی دنیا چیست؟.....
۵۰۳	دنیای امروز.....
۵۰۴	سلاح‌های هسته‌ای.....
۵۱۴	تغییرات آب و هوایی.....
۵۲۱	سوخت‌های فسیلی.....
۵۲۷	منابع انرژی بدیل.....
۵۳۳	سایر منابع طبیعی.....
۵۳۹	نابرابری.....
۵۴۷	چارچوب بحران.....
۵۵۴	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۵۵۶	مؤخره: درس‌ها، پرسش‌ها و چشم‌انداز.....
۵۵۶	عوامل پیش‌بینی کننده.....
۵۸۳	آیا بحران‌ها ضروری‌اند؟.....
۵۸۶	جایگاه رهبران در تاریخ.....
۵۹۰	جایگاه رهبران ویژه.....
۵۹۴	سپس چه؟.....
۵۹۸	درس‌هایی برای آینده.....
۶۰۴	منابعی برای مطالعه بیشتر.....
۶۳۷	نمایه.....

مورد من نیز صدق می‌کند زیرا قدیمی‌ترین خاطره‌ام که می‌توانم تاریخ آن را به یاد بیاورم، آتش‌سوزی «باغ نارگیل بوستون»^۱ است که اندکی پس از سالگرد پنج‌سالگی‌ام رخ داد. گرچه (خوشبختانه) خودم در آن آتش گرفتار نشدم، به واسطه شرح دست‌دوم و هولناک پدرم که پزشک بود، از آن وقعه آگاه گشتم.

حریق مذکور در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۲ در یک باشگاه شبانه بسیار شلوغ بوستونی به نام «باغ نارگیل» شعله‌ور شد و به سرعت گسترش یافت. یگانه راه خروجی باشگاه مسدود شده بود. به علت خفگی، استنشاق گازها، سوختگی یا له شدن زیر دست و پا، ۴۹۲ تن جان باختند و صدها انسان دیگر مجروح شدند (قاب 1.0). پزشکان و بیمارستان‌های بوستون مستأصل شده بودند، زیرا علاوه بر کشته‌ها و مجروحان خود آتش‌سوزی، با قربانیان روحی حریق نیز روبرو بودند: بستگان آسیب‌دیده‌ها که از مرگ دهشتناک زن یا شوهر یا فرزندان یا خواهر و برادر خود، پریشان‌احوال بودند؛ و بازماندگان حریق که با ضربه روحی احساس گناه، دست و پنجه نرم می‌کردند، زیرا ایشان زنده مانده بودند، در حالی که صدها مهمان دیگر، جان به در نبرده بودند. زندگی آن انسان‌ها تا ساعت ۱۰:۱۵ بعدازظهر روال عادی داشت و با جشن تعطیلات پایان هفته شکرگزاری^۲، یک بازی فوتبال، و مرخصی سربازان زمان جنگ، سپری می‌شد. ولی در ساعت ۱۱ بعدازظهر، اکثر قربانیان دیگر در قید حیات نبودند و زندگی خویشاوندان و بازماندگان ایشان، در بحران قرار داشت. مسیر زندگی انتظاری آن مردم، به کلی عوض شده بود. ایشان معذب بودند که عزیزشان رفته است ولی خودشان زنده هستند. بستگان قربانیان، کسی را از دست داده بودند که به شدت در هویت ایشان اهمیت داشت. آن آتش‌سوزی علاوه بر بازماندگان، حتی بوستونی‌های دور از آتش (مثل من که یک کودک پنج‌ساله بودم) را

مقدمه

یادگارهای باغ نارگیل

دو داستان - بحران چیست؟ - بحران‌های فردی و ملی - این کتاب چه هست و چه نیست؟ - طرح کتاب

اکثر ما انسان‌ها یک یا چند بار در زندگی به یک آشوب یا بحران شخصی گرفتار می‌شویم که ممکن است با اعمال نظر شخصی به دست خودمان، با موفقیت رفع شود یا نشود. ملت‌ها نیز به همین ترتیب گرفتار بحران‌های ملی می‌شوند که شاید با تغییرات ملی رفع شوند یا نشوند. هم‌اکنون مجموعه عظیمی از پژوهش‌ها و اطلاعات حکایت‌وار در دسترس است که توسط روان‌درمانگران درباره رفع بحران‌های شخصی، گردآوری شده است. آیا نتایج چنان مجموعه‌هایی می‌تواند ما را در شناختن راه‌های رفع بحران‌های ملی نیز یاری کند؟

این کتاب را با دو داستان از زندگی خودم آغاز می‌کنم تا برای بحران‌های شخصی و ملی مثال زده باشم. گفته شده که قدیمی‌ترین خاطرات مطمئن و تاریخ‌گذاری شده در ذهن یک کودک، در حدود چهار سالگی شکل می‌گیرند؛ هر چند که کودکان معمولاً خاطرات مبهمی از رخداد‌های پیش از چهار سالگی را نیز به یاد می‌آورند. این حکم کلی در

بحران‌های شخصی

• یک بحران شخصی - مسیره‌ها - پرداختن به بحران‌ها - عوامل مرتبط با پیامدها - بحران‌های ملی.

در ۲۱ سالگی، شدیدترین بحران زندگی حرفه‌ای خودم را تجربه کردم. من در بوستون بزرگ شدم و فرزند ارشد والدین تحصیل کرده‌ای بودم. پدرم استاد هاروارد و مادرم زبان‌شناس، نوازندهٔ پیانو و معلمی بود که شوق یادگیری را در من پدید آورد. به یک دبیرستان خوب^۱ و سپس به یک دانشکدهٔ خوب^۲ رفتم. در مدرسه موفق بودم و در تمام دروس می‌درخشیدم؛ در دانشکده توانستم دو پژوهش آزمایشگاهی را تکمیل و چاپ کنم و با بهترین نمره در میان هم‌دوره‌ای‌ها فارغ‌التحصیل شوم. متأثر از پدرم که پزشک بود و به واسطهٔ تجربه‌های خوشایند و موفقیت‌آمیزم در پژوهش‌های دورهٔ کارشناسی، تصمیم گرفتم هدف اخذ دکترا در علم فیزیولوژی آزمایشگاهی را دنبال کنم. در سپتامبر ۱۹۵۸ برای تحصیلات کارشناسی ارشد به دانشگاه کمبریج در انگلستان رفتم که پیشگام فیزیولوژی در آن زمان بود. از سایر عللی که مایهٔ جذب من به کمبریج شد،

1. Roxbury Latin School

2. Harvard College

چسبیدم که یک عضو ساده کیسه‌مانند در بدن برخی جانداران است. فناوری لازم برای آن مطالعه، ابتدایی بود؛ فقط کافی بود یک کیسه صفرای ماهی را که از مایع پر شده است، هر ۱۰ دقیقه یک بار از یک ترازوی دقیق آویزان کرده، وزن آب موجود در کیسه را اندازه بگیرم. حتی من هم از عهده آن آزمایش برمی آمدم! کیسه صفرای خود چنان مهم نیست، ولی به دسته‌ای از نسوج به نام «بافت‌های پوششی»^۱ تعلق دارد که شامل اندام‌های مهم‌تری از قبیل کلیه‌ها و روده‌ها نیز هستند.^۲ در آن سال (۱۹۵۹) تمام انواع شناخته‌شده بافت‌های پوششی که در جابجایی یون‌ها و آب نقش داشتند (از جمله کیسه صفرای)، ولتاژهایی تولید می‌کردند که به جابجایی یون‌های باردار در آن اندام‌ها مربوط بود. ولی وقتی سعی کردم ولتاژ درون کیسه صفرای را اندازه بگیرم، به عدد صفر رسیدم. چنان نتیجه‌ای در آن روزها می‌توانست شاهد محکمی باشد که من حتی با ساده‌ترین فناوری لازم برای ردیابی ولتاژ در کیسه صفرای - اگر البته ولتاژی وجود داشته باشد - آشنا نبوده‌ام، یا آنکه بافت زنده را کشته بوده‌ام و به همین علت کیسه صفرای کار نمی‌کرده است. در هر حال به عنوان یک فیزیولوژیست آزمایشگاهی، با شکست دیگری روبرو شدم.

تضعیف روحیه من وقتی افزایش یافت که در ژوئن ۱۹۵۹ در نخستین کنگره «جامعه زیست‌فیزیکی بین‌المللی»^۳ در کمبریج حاضر شدم. صدها دانشمند از گوشه و کنار دنیا به ارایه مقالات پژوهشی خود پرداختند، ولی من نتیجه‌ای برای ارایه کردن نداشتم. احساس حقارت می‌کردم. عادت داشتم که همیشه در صدر هم‌گروهی‌هایم باشم ولی آن زمان به نظر می‌رسید که هیچ نیستم.

1. epithelia

۲. بافت پوششی همان قشر سطحی یاخته‌هایی است که سطوح پوستی و مخاطی را می‌پوشاند و انواع مختلف دارد - م.

می‌توانم به نخستین فرصت‌های زندگی کردن دور از خانه، سفر کردن در اروپا، و سخن گفتن به زبان‌های خارجی اشاره کنم که تا آن وقت شش زبان را با مطالعه کتاب‌ها آموخته بودم.

خیلی زود معلوم شد که تحصیلات کارشناسی ارشد در انگلستان برای من بسیار دشوارتر از درس‌های دبیرستان و دانشکده هاروارد، یا حتی سخت‌تر از تجربه تحقیقات دوره کارشناسی است. مربی دکترایم در کمبریج که از آزمایشگاه و دفتر کارش استفاده می‌کردم، یک فیزیولوژیست برجسته بود که می‌خواست بررسی تولید الکتریسیته در بدن مارماهی برقی^۱ را شروع کند. او از من خواست که جابجایی ذرات باردار (یون‌های سدیم و پتاسیم) در غشاهای تولیدکننده برق در بدن مارماهی را اندازه‌گیری کنم. اندازه‌گیری مذکور به ساخت تجهیزات مناسب نیاز داشت، ولی من هیچگاه در کار با دست‌هایم توانمند نبودم. من بدون کمک حتی نتوانسته بودم یک تکلیف دبیرستانی برای ساختن یک رادیوی ساده را انجام دهم. واقعاً هیچ فکر مشخصی در سر نداشتم که چگونه یک محفظه برای بررسی غشای مارماهی طراحی کنم، آن هم محفظه‌ای که وظیفه به شدت پیچیده‌ای برای مطالعه مارماهی را تمام و کمال انجام دهد.

من به کمبریج رفته بودم زیرا مشاور پژوهشی دانشگاه هاروارد، به شدت از من تعریف کرده بود، ولی در آن برهه برای خودم و استاد مشاورم در کمبریج واضح بود که مایه دل‌سردی او شده‌ام. او مرا در جایگاه دستیار پژوهشی، «به‌دردنخور» تشخیص داد و به این دلیل به یک آزمایشگاه جداگانه منتقل کرد که مختص خودم بود و می‌توانستم برای خودم یک طرح تحقیقاتی در آن انجام دهم.

در تلاش برای یافتن طرحی که بهتر با بی‌لیاقتی فناورانه‌ام سازگار باشد، با اصرار، به فکر بررسی جابجایی آب و نمک توسط کیسه صفرای

داشتم به رفتن به سوئیس، ارضای علاقه و توانایی‌ام در یادگیری زبان‌ها، و پرداختن به ترجمه همزمان در سازمان ملل فکر می‌کردم. چنان فکری معادل با پشت کردن به زندگی پژوهشی، تفکر خلاق و شهرت دانشگاهی بود که برای خودم تصور کرده بودم و پدرم در جایگاه یک استاد دانشگاه، الگوی آن بود. اگر مترجم می‌شدم، دستمزد زیادی نمی‌گرفتم، ولی حداقل کاری را انجام می‌دادم که از آن لذت می‌بردم و - چنان که می‌پنداشتم - در آن استعداد داشتم.

بحران وقتی به اوج رسید که از فنلاند بازگشتم و به مدت یک هفته در پاریس والدین خود را ملاقات کردم (که یک سال بود آنان را ندیده بودم). از تردیدهای عملی و فلسفی خود درباره پیگیری حرفه تحقیقاتی، و از فکر مترجم شدن با ایشان سخن گفتم. شنیدن سردرگمی و استیصال من حتماً برای والدینم عذاب‌آور بوده است. خیر بینند که حرف‌هایم را شنیدند و بر خود روا ندانستند که به من بگویند [باید] چه بکنم.

آن بحران وقتی رفع شد که یک روز صبح هنگام همشینی من و پدر و مادرم روی یک نیمکت پارک در پاریس، بار دیگر بحث کنار گذاشتن یا ادامه دادن به حرفه علوم را پیش کشیدم. پدرم بالأخره با ملایمت و بدون در تنگنا قرار دادن من، پیشنهادی را مطرح کرد. او تردیدم درباره مشغول شدن به حرفه تحقیقات علمی را پذیرفت، ولی گفت که تازه نخستین سال کارشناسی ارشد را سپری کرده و بررسی کیسه صفرا را فقط چند ماه است که انجام داده‌ام. آیا برای دست شستن از برنامه شغلی برنامه‌ریزی شده برای کل یک عمر، خیلی زود نیست؟ چرا به کمبریج برنگردم، فرصت دیگری به خود ندهم و فقط یک نیمسال دیگر را به حل کردن مشکلات پژوهشی کیسه صفرا اختصاص ندهم؟ اگر نتیجه نگرفتم، می‌توانم در بهار ۱۹۶۰ دست بکشم؛ پس حالا مجبور نیستم تصمیم بزرگ بازگشت‌ناپذیری بگیرم. پیشنهاد پدر در نظرم مثل یک وسیله نجات بود که برای غریق پرتاب

کم کم اصلاً درباره جستجوی شغل پژوهش علمی به تردید فلسفی افتادم. چند بار کتاب مشهور ثورو^۱ به نام والدن^۲ را خواندم. از پیام کتاب برای خودم حیرت‌زده شدم. انگیزه واقعی جستجوی دانش، اشتیاق خودخواهانه قاپیدن آوازه علمی از سایر دانشمندان است (بله، واقعاً این خودخواهی انگیزه بزرگی برای اکثر دانشمندان است!). ولی ثورو چنان انگیزه‌هایی را با بیان قانع‌کننده‌اش صرفاً به مثابه نمایش‌های توخالی دانسته و بی‌ارزش می‌داند. پیام اصلی والدن چنین بود: باید دریابم که حقیقتاً در زندگی‌ام به دنبال چه چیز هستم، و با بیهودگی شهرت و سوسه نشوم. ثورو تردیدهایم درباره ادامه دادن یا ندادن به پژوهش علمی در کمبریج را تقویت کرد. لحظه تصمیم‌گیری نزدیک می‌شد: دومین سال کارشناسی ارشد در پایان تابستان شروع می‌شد و اگر می‌خواستم ادامه دهم، باید دوباره ثبت‌نام می‌کردم.^۳

در آخر ژوئن به فنلاند رفتم تا یک ماه تعطیلات را در آنجا سپری کنم. تجربه‌ای شگفت‌انگیز و نغز بود که در فصل بعد درباره‌اش خواهم گفت. در فنلاند برای نخستین بار، یادگیری یک زبان یعنی زبان دشوار و زیبایی فنلاندی را نه از کتاب‌ها، بلکه از شنیدن و سخن گفتن با مردم، تجربه کردم. بسیار شیفته‌اش شدم. آن یادگیری همان‌قدر رضایت‌بخش و موفق بود که پژوهش فیزیولوژیک، دلسردکننده و ناموفق.

در پایان تعطیلات یک ماهه‌ام در فنلاند، خیلی جدی به کنار گذاشتن حرفه علمی یا هرگونه رشته دانشگاهی فکر می‌کردم. به جای حرفه قبلی

1. Thoreau

2. Walden

۳. کتاب والدن نوشته «هنری دیوید ثورو» در سال ۱۸۵۴، تأملی درباره سادگی زیستی در محیط‌های طبیعی است. کتاب ثورو نوعی اعلام استقلال شخصی، شامل آزمایش اجتماعی، به مثابه سفری برای اکتشاف روحی، تا حدی هجو و یک کتاب راهنمای اتکا به نفس است - م.